

جستاری فقهی - حقوقی در مشروعیت محدودسازی حق انتفاع از مباحات اصلی توسط نهادهای حکومتی

دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۳ تأیید: ۱۴۰۴/۲/۱۵ محمدتقی مرادی*
و محسن ملک‌افضلی** و حسن حبیبی***

چکیده

فقه اسلام و حقوق موضوعه ایران، امکان بهره‌برداری از مباحات اصلی را برای همگان فراهم ساخته و حق انتفاع از مباحات ذیل عناوینی چون احیای اراضی موات و حیات مباحات مد نظر قرار گرفته است. آیات قرآنی، روایات و منابع فقهی مرتبط با این حق همگانی، در آزادی کامل در بهره‌برداری از این منابع ظهور دارند. حتی این ارتکاز وجود دارد که هیچ شخص حقیقی و حقوقی نمی‌تواند و نباید مانع بهره‌برداری از مباحات اصلی شود. سؤال اصلی این نوشتار این است که آیا نهادهای حکومتی و ارگان‌های دولتی، حق ایجاد محدودیت در دسترسی افراد به این منابع و استیفای منافع آن را دارند یا نه؟ در پژوهش پیش رو با بهره‌گیری از مطالعات کتابخانه‌ای و اتخاذ رویکردی تحلیلی - توصیفی، ضمن پذیرش کلیت اختیار حاکمیت در راستای برقراری توازن در برخورداری عموم مردم و تحقق عدالت اجتماعی، ادله ارائه شده برای اختیار تام حاکمیت در محدودیت و به تعبیری، ممنوعیت دسترسی مردم به مباحات اصلی، ناکافی دانسته شد. در نتیجه، لزوم اکتفا به قدر متیقن در دخالت‌های دولتی جهت استیفای همگان از مباحات اصلی و بازگشت به فتوای مشهور فقها برای امکان استیفای عادلانه مردم جهت دستیابی به امکانات زندگی که هم‌راستا با هدف خلقت منابع طبیعی است، نایل شدیم.

واژگان کلیدی

حق انتفاع، احیای موات، انفال، حیات، مباحات اصلی

* دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه و دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه قم:
mtmoradi1402@gmail.com

** دانش‌آموخته حوزه علمیه و استاد جامعه المصطفی العالمیه علیه السلام: mohsenmalekafzali@yahoo.com

*** دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه: hasan67313@gmail.com

مقدمه

اشخاص نسبت به اموال، ممکن است علاقه‌های زیر را داشته باشند: ۱. مالکیت؛ ۲. حق انتفاع؛ ۳. حق ارتفاق به ملک غیر (ماده ۲۹ق.م). قانون مدنی، بخش عمده‌ای از ثروت‌های طبیعی بدون مالک را تحت عنوان کلی مباحات، توسط افراد جامعه قابل تملک می‌داند. بدین ترتیب، ظرفیتی که فقه و حقوق، برای برخورداری افراد از منابع عمومی ایجاد کرده، گاهی منتهی به ملکیت شده و از اسباب تملک به حساب می‌آید؛ مثل احیای اراضی موات (ماده ۱۴۰ق.م) و حیازت مباحات اصلی؛ مانند ماهی‌های دریاها (مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ق.م) و گاهی بدون ایجاد ملکیت، فقط باعث حق اولویت در احیا می‌شود که از آن به حق تحجیر یاد می‌شود (ماده ۱۴۲ و ۱۴۸ق.م). گونه دیگر از برخورداری، فقط حق انتفاع از منافع را تجویز می‌کند و شخص، هیچ سلطه مالکانه‌ای نسبت به آن پیدا نمی‌کند؛ یعنی این حق، حق عینی بوده و امری جدای از مالکیت منفعت است. طبق ماده ۴۰ق.م:

حق انتفاع، عبارت از حقی است که به موجب آن، شخص می‌تواند از مالی که عین آن، ملک دیگری نیست یا مالک خاصی ندارد، استفاده کند.

امروزه بیش‌تر این مباحات اصلی، با محدودیت در بهره‌برداری همراه شده‌اند که نوعاً از طرف ارگان‌های دولتی ایجاد می‌شود؛ از محدودیت‌های ایجادشده در استفاده از آب‌های آزاد تا شکار و بهره‌برداری از مراتع طبیعی و معادن و غیره گرفته تا حصر اراضی موات به نهادهای دولتی و جلوگیری از دسترسی مردم به این اراضی که باعث مشکلات زیادی از جمله کمبود زمین برای ساخت مسکن شده است. به عبارتی، با توجه به اصل ۴۵ قانون اساسی در بازشناسی مفهوم «ثروت‌های عمومی» و قانون زمین شهری و قانون مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن در مقام احیای نگرش کلان و نظام‌مند به ثروت‌های عمومی جامعه، ثروت‌های عمومی و مصادیق آن، از جمله زمین‌های موات در اختیار دولت حکومت اسلامی است و تفصیل و ترتیب استفاده از هر یک را قانون معین می‌کند.

این محدودیت که از واگذاری ثروت‌های عمومی جامعه به دولت بر می‌خیزد،

همان‌طور که در مواردی نظیر احیای اراضی موات، به طور کامل جلوی تملک اراضی را گرفته، در حیازت و سبق نیز باعث منع دسترسی بیش‌تر مردم به منابع عمومی شده است. این امر با آیات قرآنی که زمین و هر آنچه در آن است را برای انسان می‌دانند، منافات دارد. به تعبیر آیه ۲۹ سوره بقره: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»، اگر با دقت به موجودات عالم بنگریم، می‌بینیم که تمام آن‌ها برای انسان خلق شده‌اند. این آیه به ضمیمه آیه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (اعراف (۷): ۳۲)، منتهی به اثبات اصل اباحه شده و چه بسا با تمسک به آن، تصرف آزاد انسان در مباحات اصلی برداشت شود. این درحالی است که برخی معتقدند:

[امکان برخورداری همگان از مباحات اصلی]، مبتنی بر نظریه طبیعی است که در قرن هجدهم در دنیا رواج داشته و با ورود به قانون اساسی فرانسه و قانون مدنی این کشور، به سایر نظام‌های حقوقی از جمله حقوق ایران نفوذ یافته است (اسماعیلی و قوی البنیه، ۱۴۰۱، ش ۸۶، ص ۱۷۹).

به ادعای برخی نویسندگان:

با تغییر شرایط اجتماعی و کاستی‌های نظریه طبیعی مالکیت خصوصی، باعث شد که در حقوق ایران، قوانین متعددی ناهماهنگ با احکام قانون مدنی در مورد اموال مباح به تصویب برسد. این تغییرات که به ویژه پس از سال‌های جنگ جهانی دوم ایجاد شده بودند، پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تغییر نگاه فقهی به واسطه استقرار حکومت اسلامی و نیز تمایل به ملی‌سازی اموال عمومی هم‌سو شده و بیش از پیش به این امر دامن زدند. اصل ۴۵ قانون اساسی، نقطه اوج ناهماهنگی احکام قانون مدنی با سایر قوانین در این مورد است (همان).

بنابراین، سؤال اساسی این است که علی‌رغم دلالت آیات قرآنی، روایات، قواعد فقهی و فتاوی مشهور فقها مبنی بر جواز انتفاع افراد خصوصی از مباحات اصلی، اصل ۴۵ قانون اساسی در واگذاری ثروت‌های عمومی جامعه به دولت

جمهوری اسلامی ایران و محدودسازی دسترسی عموم مردم به این منابع، چگونه قابل توجیه است؟ آیا هم‌چنان باید طبق منابع پیشین فقه، به همان دسترسی آزاد اعتقاد داشت یا باید به خاطر شرایط حاکم بر جامعه، رویکرد جدیدی را اتخاذ کرد؟

طبق بررسی صورت‌گرفته، برای این موضوع، مقاله «بازاندیشی در احکام مربوط به اموال مباح بر مبنای تحول نظریه مالکیت خصوصی»، نوشته اسماعیلی و قوی البینه در مجله حقوقی دادگستری شماره ۸۶ (۱۲۰)، ۱۴۰۱ که با تحلیل نظریه طبیعی مالکیت خصوصی، وضعیت اموال مباح را بررسی کرده است و «بازشناسی مفهوم «ثروت‌های عمومی» در اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، نوشته پروین و فراهانی در فصلنامه دانش حقوق عمومی ۹ (۲۸)، ۱۳۹۹ و «بررسی و نقد نظریه شخصی‌انگاری تملک انفال و اموال عمومی در فقه امامیه و حقوق ایران»، نوشته اصغری و علیزاده، در مجله آموزه‌های فقه مدنی، شماره ۱۴ (۲۶)، ۱۴۰۱ که مالکیت حاکمیتی انفال در عصر غیبت و ضرورت نیاز به اذن‌گرفتن از حاکمیت اسلامی و فقیه جامع شرایط در تملک انفال و اموال عمومی را همراه با مبانی و ادله آن ارائه می‌دهد، یافت شد. هیچ‌یک از مقالات فوق، ادله مربوط به آزادبودن دسترسی مردم به مباحات اصلی را بررسی نکرده و بیش‌تر سراغ ماهیت حاکمیتی این اموال رفته‌اند. از این‌رو، در طرح مبانی فقهی عدم مشروعیت محدودسازی حق انتفاع از مباحات اصلی توسط نهادهای حکومتی، پیشینه‌ای وجود ندارد.

این نوشتار، یک پیوست کامل به کتاب‌های «احیای موات» و «صید و ذباحت» در منابع فقهی و یک پیوست جامع به قوانین حق انتفاع، حق احیا و حق حیا از قانون مدنی و قوانینی چون قانون توزیع عادلانه آب، قانون معادن ایران و قوانین شورای عالی حفاظت محیط زیست مبنی بر منع شکار حیوانات وحشی و غیره جهت تحلیل مبانی این قوانین به‌شمار آمده و از این جهت، حائز اهمیت است.

جهت تبیین زوایای بحث، نخست ماهیت مباحات اصلی و صورت‌های انتفاع از آن‌ها بیان می‌شود. سپس مبانی مشروعیت انتفاع آزادانه همگان از مباحات اصلی

گردآوری شده و در گام آخر، مبانی مشروعیت محدودسازی دسترسی به مباحات اصلی واکاوی می‌شود.

مفاهیم

برای تبیین صورت‌مسأله، ابتدا معنای مباحات اصلی و سپس صورت‌های انتفاع از مباحات اصلی مطرح می‌شود.

مباحات اصلی

مال مباح مالی است که کسی مالک آن نیست و «به حکم قانون، هر کسی حق تصرف در آن را دارد؛ هرچند تصرف، مالکانه باشد» (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۱، ج ۴، ص ۳۱۷۹). به اموال مباح، مباحات می‌گویند؛ اموالی که ملک اشخاص نمی‌باشد و شرعاً مالک ندارد (خویی، ۱۴۳۰ق، ج ۴، ص ۳۷۷) و افراد می‌توانند آن‌ها را مطابق مقررات مربوطه تملک کرده و یا از آن‌ها استفاده کنند (ماده ۲۷ق.م).

مباحات، به دو دسته اصلی و عرضی تقسیم می‌شوند. مباح اصلی مالی است که ملک کسی بر آن محقق نشده و هیچ‌گاه مملوک واقع نشده است (نراقی، ۱۴۲۲ق، ص ۴۱۲). از این‌رو، فقیهان بر تطبیق قاعده «لا بیع الا فی ملک» به عدم مشروعیت فروش مباحات اصلی قبل از حیات اشاره کرده و در علت آن بیان می‌دارند:

قبل از حیات، عین مباحات اصلی به بایع و مشتری، متساوی النسبه است و بایع، هیچ سلطنتی به آن ندارد (اصفهانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۰۶).

البته برخی این معامله را از باب «من باع شیئاً ثمّ ملكه» دانسته‌اند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۶). کلیه ثروت‌های طبیعی به‌جز انفال که مالک خاص ندارند، جزء مباحات اصلی محسوب می‌شوند؛ اعم از آنچه از دریاها و رودخانه‌ها به‌دست می‌آید، مانند مروارید و ماهی یا آنچه در هوا و زمین زندگی می‌کند، مانند پرنندگان و گیاهان (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۶۱۴). در مقابل، مباحات بالعرض آن دسته از

اموالی هستند که هرچند متعلق حق مالکیت هستند، ولی به جهتی این رابطه قطع گردیده و حکم اموال مباح بر آنها جاری می‌گردد. در واقع، مالک فعلی ندارند. از مصادیق روشن این مباحات، اشیای پیداشده و اموالی است که مورد اعراض مالکین قرار گرفته‌اند (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ص ۲۶۱).^۱

حق انتفاع از مباحات اصلی

حق، قدرتی است متکی به قانون که صاحب آن می‌تواند با کمک گرفتن از قانون، آن را بستاند و یا از گرفتن دیگران مانع گردد (موحد، بی‌تا، ص ۴۴). از این رو، حق انتفاع، امتیازی است که به خاطر پیشی گرفتن فرد جهت برخورداری از مباحات اصلی از طرف شارع و قانون به او داده شده و وی را به بهره‌برداری و انتفاع از آن مسلط کرده است.

وجه نام‌گذاری مباحات اصلی این است که برای همگان مباح بوده و همه اجازه انتفاع و تصرف در آنها را دارند (نراقی، ۱۴۱۷ق، ص ۱۱۹). برخی از گونه‌های انتفاع از مباحات اصلی عبارتند از:

الف) سبق

سبق، پیشی گرفتن بر دیگران در استفاده از مکان‌های عمومی و موقوفات عام و مشترکات هم‌چون مساجد است که موجب ثبوت حق اولویت برای پیشی‌گیرنده می‌باشد و از آن به حق سبق یاد می‌شود (مامقانی، ۱۳۱۶ق، ج ۱۳، ص ۴۵ و ابن عاشور، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۴۱۴). پدید آمدن حق اولویت متوقف بر قصد انتفاع است و مادام که شخص متسابق قصد انتفاع نداشته باشد، حق مزبور تحقق نمی‌یابد. بنابراین، اگر شخصی در بازار عمومی بدون قصد کسب بنشیند، حق سبق ندارد. موضوع سبق، همه مباحات اصلی و مشترکات بوده و نتیجه آن، اعم از ملکیت و انتفاع است. برای نمونه، زمین‌های آباد و محیة بالأصالة که ملک کسی نیستند، جزو مباحات اصلی بوده و همه مردم در انتفاع از آن مساویند (عراقی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۱۱۵). هرکس بر دیگران پیشی بگیرد، او اولویت استفاده از منافع آن را دارد، ولی نمی‌تواند آن‌ها را تملک کند. در

مقابل، معادن هم که جزو مباحات اصلی هستند، به ملک فرد سابق در می آیند (کاشف الغطاء، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۴۲۰).

در این مقاله فقط سبق بر مباحات اصلی محل بحث است.

ب) تحجیر

تحجیر عبارت است از هر اقدامی که بیانگر قصد احیا در زمین موات، معادن و مانند آن، از سایر ملحقات زمین موات باشد؛ مانند سنگ چینی اطراف آن، گودبرداری، نصب میله و سیم کشی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۲، ص ۴۱۹). شروع به احیا قبل از تحقق آن نیز تحجیر به شمار می رود (شوکانی، بی تا، ج ۷، ص ۳۳۴۱).

تحجیر مرحله آغازین احیا است، نه محقق آن؛ هرچند موجب ثبوت حق اولویت است. از این رو، تحجیر و سنگ چینی اطراف اراضی موات، فقط باعث اولویت در احیا شده و ملکیت حساب نمی شود (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، ص ۵۶ و نووی، ۱۴۱۲ق، ج ۵، ص ۲۸۶). صاحب حق تحجیر، حق دارد زمین تحجیر شده را احیا کند تا مالک شود (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۲۸۵).

ج) احیای موات

موات، زمین معطلی است که به جهت قطع شدن آب از آن یا استیلای آبها یا ماسه ها یا شوره نمک یا سنگها بر آن یا به جهت بیشه شدن یا ... انتفاعی از آن برده نمی شود (امام خمینی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۳۴۵). به اجماع فقهای امامیه، زمین موات بالأصله جزو انفال بوده و مال امام علیه السلام است، نه جزو مباحات اصلی (مظفر، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۶۴)، منتها در زمان غیبت برای همگان جایز است آن را احیا کرده و احیاکننده بنا بر اقواء، مالک آن می شود (امام خمینی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۳۴۵). در واقع، احیا، مملک است و تحجیر، منحصص. احیای موات، آباد کردن زمین موات بی مالک (موات بالاصالة) با هر وسیله ای است (شوکانی، بی تا، ج ۷، ص ۳۳۴۱).

د) حیازت

حیازت عبارت است از تحت تصرف درآوردن مباحات منقولی که ملک کسی نیست؛ مانند آب دریاها و رودخانه های عمومی، ماهی دریا، علوفه زمین های بدون

مالک و پرنندگان بی‌صاحب (جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۳۹۰). زمین‌های آباد بی‌مالک نیز جزو مباحات اصلی بوده و قابل حیات است (نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۳۴۱).

موضوع قاعده حیات، عموم مباحات اصلی منقول و موضوع دو قاعده احیا و تحجیر، خصوص اراضی موات است. هم‌چنین با حیات و احیای موات، مالکیت حاصل می‌شود و با تحجیر، حق اولویت. البته در این‌که حیات، سبب قهری حصول تملک است یا منوط به قصد تملک، اختلاف وجود دارد (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۲۸). حق برخاسته از سبق نیز فقط ناظر بر استیفا از منافع است، بدون این‌که نسبت به اصل مباحات اصلی، تملکی رخ دهد. البته همین‌که فردی با سبقت، حق اولویت پیدا کرد، می‌تواند در برخی موارد، با قصد تملک، مالک شود. تفاوت دیگر سبق با سه عنوان حیات، تحجیر و احیا، توسعه موضوع آن بر مشترکات است که فقط حق سبق جاری می‌شود؛ زیرا عنوان عام مشترکات، مانع از تملک شخص خاص بر آن‌ها شده و آن‌ها را متعلق عموم می‌داند (همان، ج ۱۲، ص ۴۳۸)، منتها سبقت در انتفاع از آن‌ها، باعث ایجاد حق سبق می‌شود.

هر چهار مورد از گونه‌های انتفاع از مباحات اصلی، در موضوع این مقاله مد نظر است.

مبانی مشروعیت انتفاع آزادانه همگان از مباحات اصلی

فقیهان در آزادی دسترسی همگان به مباحات اصلی اتفاق نظر دارند. فراتر از این، مباحات اصلی در غالب موارد با حیات و تملک معنا می‌شود (نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۳۴۱)؛ گویا جواز انتفاع و تملک مباحات اصلی، جزو ذاتیات آن است. حتی صاحب جواهر، مملک بودن جمع کردن آب در ظرف یا حوض را گذشته از استناد به اجماع فقها، ضروری دانسته است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۸، ص ۱۱۷). در این قسمت، مبانی عدم مشروعیت محدودسازی دسترسی به مباحات اصلی ارائه و نقد و بررسی می‌شود.

کتاب

از منظر قرآن کریم، هر آن چه در زمین است، برای انسان‌ها آفریده شده است (بقره (۲): ۲۹). فقیهان در اشتراک همگان و جواز تصرف در معادن، درختان، آب‌ها و ... به خلقت آن‌ها به جمیع مردم اشاره کرده و به آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (بقره (۲): ۲۹) استناد می‌کنند (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۲۵، ص ۶۰). لام نیز در «لَكُمْ» حقیقت در ملک است (کاشف‌الغطاء، بی تا، ج ۱، ص ۳). فقیهان نیز با استناد به این آیه معتقدند اصل در مباحات، اشتراک همگان است، مگر این که دلیلی بر خلاف آن ثابت شود (حسینی عاملی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۹، ص ۹۰). این آیه به ضمیمه آیه: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (اعراف (۷): ۳۲)، منتهی به اثبات اصل اباحه شده و چه بسا با تمسک به آن، تصرف آزاد انسان در مباحات اصلی برداشت شود. طبق این آیات، انسان حق دارد از اموالی که ملک دیگران نیستند، نهایت استفاده را بکند. از نظر منطق قرآن، انسان حق آبادانی و عمران زمین را دارد و می‌تواند برای رفاه و تعالی خودش، از زمین و موجودات آن استفاده کند:

«هو انشاکم من الارض و استعمرکم فیها» (هود (۱۱): ۶۱).

«استعمرکم»؛ یعنی اذن داده تا آن را آباد کرده و قوت مورد نیازتان را از آن بگیرید. در واقع، «استعمر» بر طلب عمارت و آبادانی دلالت دارد (واسطی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، ص ۲۶۰ و ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۶۰۴).

برآیند دلالت آیات فوق و آیاتی هم‌چون مشروعیت تمتع و برخورداری از مباحات اصلی هم‌چون آب‌های آزاد، جنگل‌ها، مراتع عمومی، زمین‌های موات و ... است؛ هرچند منتهی به مالکیت نشده و صرف حق انتفاع را به دنبال داشته باشد. راز این تجویز هم مصالح دنیوی انسان‌ها و جلوگیری از فقر و ناداری و آسیب‌های اجتماعی آن است (مظفر، ۱۳۹۲ق، ص ۵۲). تنها اشکال قابل طرح در دلالت این آیات، امکان انتفاع جمعی از مباحات اصلی است؛ یعنی از منظر قرآن، مباحات اصلی برای عموم مردم و جهت حفظ نوع انسان، خلق شده است. این مالکیت جمعی می‌تواند همانند

اراضی مفتوحة عنوة، ملک عموم مسلمین بوده (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۱۵۷) و در چارچوب قوانین حکومتی مدیریت شود.

سنت

اصل جواز تصرف و انتفاع آزاد همگانی مردم از مباحات اصلی، از روایات متعددی قابل استنباط است. حتی می‌توان گفت مجموع این روایات در منابع شیعه و عامه در این معنا که هر کس می‌تواند از مباحات اصلی برخوردار باشد، تواتر معنایی دارند. با توجه به صورت‌های چهارگانه انتفاع از مباحات اصلی (سبق، تحجیر، احیای موات و حیازت)، این روایات در چهار دسته قابل ارائه است:

دسته اول، روایاتی هستند که سبق به مباحات اصلی را تجویز کرده و نتیجه آن را احقّ و اولی بودن فرد پیشی‌گیرنده دانسته‌اند. از این رو، تا زمانی که اعراض نکرده باشد، دیگران حق استفاده از آن را نخواهند داشت. برای نمونه، روایت نبوی: «من سبق إلی ما لا یسبقه إلیه مسلم فهو أحقّ به» (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۴۸۰)، حکم را به صورت مطلق بیان کرده و گویای نوعی توسعه در جواز این بهره‌برداری است. هر چند این روایت، «احق» بودن را بیان داشته و احقیت، مقتضی ملکیت نیست، امام خمینی رحمته الله علیه بیان می‌دارد:

ارتکاز عقلاً این است که سبق به آنچه مالکی ندارد، موجب احقیت و مالکیت است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۶).

از این رو، شیخ انصاری در احیای اراضی موات و جواز تملک آنها، به این روایت استناد کرده است (شیخ انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۱۷). بیهقی نیز در باب احیای موات، روایت «من سبق إلی ما لم یسبقه إلیه مسلم فهو له» را به احیای موات تطبیق کرده (بیهقی، ۱۴۲۴ق، ج ۱۰، ص ۲۲۵) که منشأ این تفسیر، به‌کاربردن واژه «له» است که ملکیت را می‌رساند. دلالت روایت برای اثبات جواز انتفاع از مباحات اصلی، هیچ اشکالی ندارد، ولی از جهت سند، روایت مرسل است.

دسته دوم، روایات متواتر منقول از فریقین هستند که احیای اراضی موات را تجویز

کرده و نتیجه آن را ملکیت برای احیاکننده دانسته‌اند. برای نمونه، روایات صحیح متعددی؛ نظیر حدیث «أَيُّمَا قَوْمٍ أَحْيَاوْا شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ وَعَمَرُوهَا فَهَمَّ أَحَقُّ بِهَا وَهِيَ لَهُمْ» (شیخ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷، ص ۱۵۲)؛ هر قومی که بخشی از زمین را زنده کردند و آن را آباد نمودند، به آن سزاوارتر هستند و برای خودشان است که در پاسخ امام صادق علیه السلام به سؤال از احیای زمین توسط اهل ذمه صادر شده و هم‌چنین حدیث نبوی «مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً فَهِيَ لَهُ» (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۴۸۰ و حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۵، ص ۴۱۲) اذن عام در احیای این زمین‌ها داده است؛ تا جایی که در معتبره سکونی، ملکیت زمین‌های احیاشده، «قضاء من الله ورسوله» دانسته شده است (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج ۲۵، ص ۴۱۳). در کتب عامه نیز در باب «إحياء موات»، روایاتی از جمله «موتان الأرض لله ورسوله فمن أحيا منها شيئا فهو له» (ابن ابی‌جمهور، ۱۴۰۳، ج ۳، ص ۴۸۰ و بیهقی، ۱۴۲۴، ج ۶، ص ۲۳۵) و «من أحيا أرضا ميتة فهي له وليس لعرق ظالم حق» (مالک بن انس، ۱۹۸۵، ج ۲، ص ۷۴۴) ذکر شده است.

برخی در دلالت این روایات اشکال کرده‌اند که:

اثبات ملکیت اراضی محیة با این روایات، نادرست است، حتی برخی فقها در احیا نیز به اختصاص معتقدند، نه ملکیت. لام در «له» نیز لزوماً به معنای ملکیت نیست، بلکه معنای اختصاص نیز می‌دهد (مظفر، ۱۳۹۲، ص ۵۳). پاسخ این است که هرچند در ثمره احیا، اختلاف باشد، اصل تحقق نوعی از اولویت با احیا، مورد پذیرش همه فقهاست. به عبارتی، مدعای این نوشتار، جواز و مشروعیت تصرف در مباحات اصلی است؛ با هر نتیجه‌ای که باشد، هرچند به مرتبه ملکیت که سلطنت مطلق است، نرسد. روایات فوق به روشنی به این مدعا دلالت دارند.

دسته سوم، روایاتی هستند که حیازت مباحات اصلی را تجویز کرده و نتیجه آن را ملکیت برای حیازت‌کننده دانسته‌اند. برای نمونه، «من سبق إلى ما لم يسبقه إليه مسلم فهو له» (بیهقی، ۱۴۲۴، ج ۱۰، ص ۲۲۵). آیه‌الله خوئی معتقد است: معنای «له» ملکیت واقعی با استیلا و حیازت است، نه ملکیت ظاهری که فقط حاکی از جواز تصرف باشد (خوئی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۹۰). عموم ادله حیازت، حتی ذمی را هم مستحق حیازت

می‌داند. برخی فقیهان برای اعتبار حیازت، به روایت «من حاز ملک» استناد کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۶، ص ۲۹۱) که در کتب روایی، چنین نقلی وجود ندارد و به نظر می‌رسد قاعده فقهی اصطیادی از این روایات این باب باشد (خویی، ۱۳۷۴ق، ص ۱۴۵). همان‌طور که پیداست این روایت‌ها برای اثبات مدعا، صراحت کافی دارند، منتها برخی سند معتبری ندارند. لحاظ مجموعه روایت‌ها و به ویژه عمل اصحاب به این روایت‌ها، ضعف سند را جبران می‌کند. یادآور می‌شود از صورت‌های چهارگانه انتفاع از مباحات اصلی، حق تحجیر، مستند روایی ندارد. برآیند مجموع این روایات، پذیرش انتفاع آزاد و بی‌قید و شرط عموم مردم از مباحات اصلی است.

ارتکاز و سیره عقلا و مسلمین

فقیهان در تملک با احیا و حیازت، به سیره قطعی عقلا و مسلمین استناد کرده‌اند؛ به این توضیح که عقلا، مزاحمت با کسی را که پیش‌تر از سایرین، قصد انتفاع از مباحات را کرده روا نمی‌دارند (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۳۹۹). این سیره؛ هم به عصر نبوت متصل است و هم مدت‌های طولانی قبل از آن و حتی از اول تمدن بشری جریان داشته است. هیچ پیامبری هم از چنین روشی ردع نکرده است. مسلمانان هم با اموالی که احیا یا حیازت شده بود، مثل سایر اموال خصوصی معامله می‌کردند (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۵). در واقع، انتفاع از مباحات اصلی توسط مردم همه دوره‌ها، حتی زمان معصومین علیهم‌السلام امری پذیرفته‌شده بوده و هیچ‌کس چنین حق و برخورداری را انکار و رد نمی‌کند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۷۶). همه این ویژگی‌ها، کاشف از اذن الهی از اول خلقت در برخورداری همگانی از مباحات اصلی است (امام خمینی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۵).

تنها اشکال موجود در استناد به سیره، لبی بودن آن است که امکان تمسک به اطلاق را از آن سلب کرده و حکم را در قدر متیقن اثبات می‌کند. قدر متیقن در کیفیت برخورداری از مباحات اصلی، هرچه باشد، اصل حق انتفاع از مباحات اصلی با استناد به آن قابل اثبات بوده و محدودسازی برخورداری عموم، خلاف ارتکاز عقلا و

مشرعین و سیره عملی آنها می‌باشد. بنابراین، ارتکاز و سیره عقلا و مسلمین، سومین دلیل جواز انتفاع آزاد همگانی از مباحات اصلی و عدم مشروعیت محدودسازی دسترسی به مباحات اصلی است. با چنین ارتکازی، جای هیچ اشکالی باقی نخواهد ماند(همان). از این رو، شیخ طوسی بیان داشته که سیره عقلا بهترین دلیل برای اثبات این حق انتفاع است؛ زیرا هیچ ردعی از شارع نسبت به آن نرسیده است(شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۷۶).

اصل اباحه

علی‌رغم دلالت ادله لفظی و سیره عقلا و مسلمین بر آزادی مردم در انتفاع از مباحات اصلی، عدم مشروعیت محدودسازی دسترسی به مباحات اصلی توسط نهادهای حکومتی با استناد به اصولی همچون اصل اباحه نیز قابل اثبات است؛ زیرا ادله‌ای هم‌چون «کلّ شیء مطلق حتّی یرد فیه نهی» (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص ۲۸۹)، شامل محل بحث خواهند شد. وقتی مباحات اصلی ملک کسی نیستند، همگان حق تصرف در آنها را خواهند داشت.

برآیند ادله پیشین متکی به خلق زمین و منابع موجود در آن برای انتفاع انسان‌ها این است که مباحات اصلی که ملک خصوصی نیستند، برای بهره‌برداری عموم مردم جهت رفع نیازهای زندگی آنها قرار داده شده و منع دسترسی آنها به این منابع، خلاف احکام شرع است.

مبانی مشروعیت محدودسازی دسترسی به مباحات اصلی

علی‌رغم دلالت ادله پیشین بر مشروعیت بی‌قیدوشرط دسترسی آزاد همگان به انحای مختلف انتفاع از مباحات اصلی، گروهی از فقهای مذاهب و به ویژه حقوق‌دانان فعلی، با طرح ادله متعددی، محدودیت دسترسی را پذیرفته و با طرح عناوینی هم‌چون حاکمیتی بودن انفال یا لزوم مراجعه به قانون در این موارد، در عمل حق انتفاع را از مردم سلب کرده‌اند. در این قسمت از نگاه فقه و حقوق موضوعه ایران، مبانی شرعی و

قانونی این حق دولت و حاکمیت در محدودسازی دسترسی همگان به مباحات اصلی ارزیابی می‌شود:

انفال بودن مباحات اصلی

فقه‌های مذاهب در این‌که آیا تصرف در اراضی موات، تصرف به فتوا است یا تصرف به امامت، اختلاف نظر دارند. مالک و شافعی، احیای این اراضی را برای همگان مجاز دانسته‌اند (شافعی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۳)؛ هرچند حاکم اجازه ندهد. در مقابل، ابوحنیفه احیای اراضی موات را منوط به اذن امام و حاکم دانسته است (ابن عاشور، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۹۲). برخی فقیهان امامیه نیز معتقدند استحقاق در بهره‌برداری از مباحات اصلی، به حسب مصلحت و احتیاج مردم است. از این رو، آن را منوط به نظر امام علیه السلام دانسته‌اند که می‌تواند استحقاق همگانی را تخصیص بزند (عاملی، ۱۴۲۸ق، ج ۱۹، ص ۹۰).

روایات نیز بر انفال بودن اراضی موات دلالت دارند؛ مانند مرفوعه: «وبطون الأودية وروءوس الجبال والموات کلها هی له» (طوسی، ۱۳۶۵ق، ج ۴، ص ۱۲۶) که ضعف سندی آن با عمل اصحاب جبران می‌شود و روایت محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام:
«و ما کان من أرض خربة أو بطون أودية فهو کله من النبیء فهذا لله و لرسوله
فما کان لله فهو لرسوله یضعه حیث شاء و هو للإمام علیه السلام بعد
الرسول» (همان، ص ۱۳۴).

«خراب» بنا بر کلمات لغت‌شناسان و فهم عرف، در مقابل «عمران» (آبادانی) است. پس بر این مطلب دلالت دارد که تمامی موات بالاصاله، ملک امام است. پاسخ این‌که اولاً: مباحات اصلی، اعم از اراضی موات است و این طایفه از روایات، فقط در باره اراضی موات وارد شده‌اند؛ ثانیاً: در باره اراضی موات هم در روایاتی هم‌چون «من أحیا أرضاً میتة فهی له» (شافعی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۲۴۳) و روایت پیش‌گفته: «أیما قوم أحیوا شیئا من الأرض وعمروها فهم أحقّ بها وهی لهم» (شیخ طوسی، ۱۳۶۵ق، ج ۷، ص ۱۵۲)، اذن عمومی به احیا صادر شده است که فقها

نیز با استناد به همین روایات، به جواز احیا فتوا داده‌اند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۶۸)؛ ثالثاً: روایاتی هم‌چون «من سبق إلی ما لا یسبقه إلیه مسلم فهو أحقّ به» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۴۸۰)، حکم را به صورت عام بیان کرده و سبق در انتفاع از زمین و غیر زمین را برای همگان مشروع دانسته‌اند. فتوای مشهور فقیهان، ترجیح ادله دال بر اذن در احیا و تجویز انتفاع از مباحات اصلی برای همگان است که شرح آن در قسمت قبل به تفصیل گذشت. آیه‌الله سبزواری در پاسخ به دلالت خبر اسحاق بن عمار (حر عاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۹، ص ۵۳۲) بر انفال بودن اراضی موات، ضمن اشکال به ضعف سندی و وهن ناشی از اعراض فقها بیان می‌دارد:

بر فرض این اراضی، مال امام علیه السلام باشند، به خاطر مبسوط‌الیدنبودن ایشان از باب امتنان بر مردم، بر آن‌ها مباح شده است، وگرنه منافع این زمین‌ها علی‌رغم احتیاج شدید مردم از بین می‌رود و نظام معاش آن‌ها مختل می‌شود (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۳، ص ۲۹۲).

تحدیدپذیربودن حق انتفاع ناشی از سبق به مباحات اصلی

هرچند به دلالت ادله متعددی، همگان حق انتفاع از مباحات اصلی را دارند، اما این حق به طور مطلق نبوده و در متون روایی یا فتاوای فقیهان از جهات مختلفی محدود شده است. اثبات تحدیدپذیربودن این حق، راه را برای مشروعیت محدودیت دسترسی توسط نهادهای حکومتی هموار می‌کند.

برخی از جهات تحدید اولویت انتفاع ناشی از سبق به مباحات اصلی در روایات عبارتند از:

۱. تحدید به صرف استفاده و مقدار نیاز (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۷۵ و ابن قدامه، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۷۲) فرد سابق نمی‌تواند فراتر از نیاز خود، مانع از بهره‌برداری دیگران از مکان‌های عمومی شود. برای نمونه، در مصادیقی هم‌چون سبق به بهره‌برداری از معادن نمک و غیره، هر کس فقط به قدر نیاز خودش، حق انتفاع دارد

و بعد از برداشتن نیاز متعارف، خودبه‌خود حق او زایل می‌شود (حلی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۷۵ و ابن قدامه، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۷۲).

۲. تحدید به هم‌راستایی با غرض اصلی مکان: استفاده از مباحات اصلی باید با اهداف معمولی هر مکانی تناسب داشته باشد. برای نمونه، نمی‌توان به جای بهره‌بردن از طبیعت جنگل، درختان آن را با ادعای عمومی بودن قطع کرد. در کتب فقهی به عمومیت خیابان‌ها جهت عبور و مرور تصریح شده است؛ یعنی غیر از رفت‌وآمد، هیچ‌کس، هیچ حق دیگری نسبت به راه‌ها ندارد (شهید ثانی، ۱۴۳۵ق، ج ۴، ص ۶۱). از این‌رو، استفاده از حاشیه راه‌ها برای دست‌فروشی ممنوع است؛ چون راه، برای رفت‌وآمد است، نه فروشندگی، مگر این‌که پهنای جاده به قدری زیاد باشد که سد معبر به حساب نیاید. در استفاده از مکان‌های عمومی برای دست‌فروشی نیز از ساخت دکه و ساختمان نهی شده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۳، ص ۲۷۶)؛ زیرا ساخت‌وساز، امری سوای فروشندگی بوده و باعث اضرار به دسترسی سایر مردم می‌شود (شهید ثانی، ۱۴۳۵ق، ج ۴، ص ۶۳).

۳. تحدید به زمان: در برخی موارد، حق سبق به روز و شب محدود شده است؛ مثلاً اگر فرد بساط معاملاتی خود را از مکان عمومی؛ مثل روز بازارها بر نچیند، حق او با ورود شب ساقط می‌شود. شریعت در ایجاد این محدودیت‌ها در اوج صراحت بر غیر مجاز بودن بهره‌برداری فردی از این منابع طبیعی تأکید می‌کند (شهید صدر، ۱۴۳۴ق، ج ۳، ص ۵۵۳).

حفظ نظام

مقصود از حفظ نظام، رعایت اموری است که قوام جامعه و مردم به آن وابسته است و در صورت اخلال در آن، نظم زندگی و معیشت مردم به خطر می‌افتد و دچار هرج‌ومرج می‌شود (باقی‌زاده و امیدی‌فر، ۱۳۹۳، ش ۱۲، ص ۱۷۵). نظام به این معنا، در برابر ازهم‌گسیختگی و هرج‌ومرج به کار می‌رود و در غالب مواردی که در کتاب‌های فقهی به کار رفته، این معنا منظور بوده است (مرتضوی، ۱۳۹۸، ش ۲۲، ص ۳۳). این قاعده از مسلمات فقه است و شاید بتوان بر آن ادعای اجماع کرد. اصلی‌ترین دلیل این

معنا از قاعده، حکم عقل است؛ زیرا عقل عملی انسان، مستقلاً می‌فهمد که اختلال نظام و قوام زندگی عمومی، امر قبیحی است (همان، ص ۳۶). با ضمیمه قانون «ملازمه بین حکم عقل و شرع» (مظفر، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۱۴)، می‌توان حرمت شرعی آن را نیز ثابت کرد.

از جمله آثار قاعده حفظ نظام به این معنا، وجوب تبعیت از قوانینی است که برای ایجاد نظم یا امنیت وضع می‌شوند. از این رو، فقیهان معتقدند:

به‌نحو کلی قوانین مشروعه که برای حفظ کشور و عدم اختلال نظام شرعاً مقرر است، تخلف از آن جایز نیست و تعزیر لازم است و تعیین آن با حاکم شرع جامع‌الشرائط است» (گلپایگانی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۱۳).

دلالت حفظ نظام در پذیرش اختیارات حکومت در محدودسازی برخورداری از مباحات اصلی، به حفظ منافع عمومی می‌انجامد؛ امری که برای تحقق آن، قوانین گوناگون از تصرف و انتفاع مالک نیز کاسته است، تا چه رسد به کاستن از برخورداری‌های ناشی از حق انتفاع. این قوانین عبارتند از: قانون روابط موجر و مستأجر ۱۳۵۶ و ۱۳۶۲، قانون زمین شهری، قانون توسعه معابر، قانون اصلاحات ارضی، قانون دیات و مانند این‌ها که گاه باعث سلب مالکیت نیز می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۴۴).

نکته قابل توجه در این امر به ویژه در پاسخ به شبهه اطلاق حق انتفاع از مباحات اصلی برای همگان با تمسک به آیه: «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» (بقره ۲: ۲۹)، مالکیت جمعی مردم نسبت به منافع مباحات اصلی و ثروت‌های خدادادی است. به عبارتی، منافع زمین و دریاها و جنگل‌ها و کوه‌ها، مال جامعه اسلامی است، نه افراد خاص آن (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۲۵). از این رو، به‌خاطر اختلال نظام ناشی از برخورداری افراد خاص از این منافع، حکومت و قوای حاکم با وضع قوانین عادلانه، جلوی این اختلال و فساد را می‌گیرد. در متون فقهی نیز در استفاده شخص خاص از بخشی از مسجد که جزو مکان‌های عمومی هست، برداشتن وسایل جامانده وی را با استناد به «حذراً من تعطيل بعض المسجد»

(شهید ثانی، ۱۴۳۵ق، ج ۴، ص ۵۸) مجاز شمرده‌اند. معطل نماندن منابع عمومی، در راستای حفظ نظم و نظام جامعه است.

ضمن پذیرش اصل استدلال فوق، باید گفت اولاً: در موارد زیادی، منع مردم از دسترسی به مباحات اصلی، باعث اختلال نظام معاش و زندگی مردم می‌شود و منافع زمین‌ها و سایر مباحات اصلی علی‌رغم احتیاج شدید مردم از بین می‌رود (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۳، ص ۲۹۲)، ثانیاً: کنترل‌کردن و نظام‌مندکردن دسترسی مردم، غیر از ممنوعیت دسترسی همگان است؛ چیزی که امروزه به ویژه نسبت به اراضی که جزو مباحات اصلی هستند، شاهد آن هستیم.

لا ضرر

پذیرش حق تصرف مالکانه مالک در ملک خود که شامل هر تصرفی می‌شود، با عنوان تسلیط یاد می‌شود. این حق، علی‌رغم مالکانه‌بودن، محدود بر این است که تصرف و انتفاع به زیان همسایه نباشد یا به قدر متعارف و برای رفع حاجت یا رفع ضرر از مالک باشد (ماده ۱۳۳۲ق.م). اگر تصرف مالک با ضرر محدود شده است، تصرف ذو الحق که به مراتب ضعیف‌تر از تصرف مالک است، به طریق اولی باید با قاعده لا ضرر محدود شود.

در بهره‌برداری از مباحات اصلی، اماکن عمومی، آب‌های آزاد، معادن، راه‌ها و...، اگر قوانین دولتی محدودکننده در بین نباشد، دامنه ضرر به قدری گسترده می‌شود که علت و فلسفه تشریح جواز برخورداری عموم از منابع عمومی نابود می‌شود. اگر محدودیت‌های حکومتی با پشتوانه عدالت‌محوری صورت نگیرد، سرمایه‌دارها و افراد زورگو، حتی اجازه نخواهند داد منافع یک چوب خشک هم به طبقه متوسط و محروم جامعه برسد. حال آن‌که قرآن کریم در آیه ۱۹ سوره بقره: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مِمَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً»، منافع زمین را متعلق به همگان می‌داند. طبق بیان علامه طباطبایی، این آیه با یادآوری نعمت سکنی در زمین و تسلط و استیلائی انسان بر آن، در صدد امتنان بر انسان‌ها می‌باشد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۱۹).

در منابع فقهی نیز در توسعه حق انتفاع، به ضرری نبودن این حق توجه شده است. برای نمونه، در زوال حق سبق فردی که مدرسه را برای مدت طولانی ترک کرده، از عبارت «لثلا یضر بالمستحقین» (شهید ثانی، ۱۴۳۵ق، ج ۴، ص ۶۱) استفاده شده است. در تملک معادن و برداشتن مواد آنها نیز بیان شده که اگر برداشتن مقداری از مواد معادن، به سایر مسلمانان ضرر بزند، انتفاع فرد سابق ممنوع خواهد بود (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲۳، ص ۲۹۲). هم‌چنین فقیهان بیان داشته‌اند، اگر کسی در مکان عمومی، جایی را برای خرید و فروش انتخاب کند، به شرطی می‌تواند جهت برخورداری از امکانات رفاهی، بالای مکان فروش خودش سایه‌بان بزند که باعث ضرر و زیان عبور و مرور دیگران نشود (اصفهانی، ۱۴۲۲ق، ص ۶۷۰).

به موجب اصل ۴۰ قانون اساسی نیز «هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد». این درحالی است که آزادگذاشتن دسترسی عمومی به منابع طبیعی، باعث تخریب و تضييع ذخایر معدنی (ماده ۳۴ قانون معادن ایران)، از بین رفتن جنگل‌ها و پوشش‌های گیاهی، نابودی حیات وحش و خشک‌شدن نهرها و قنات‌ها می‌شود. در نتیجه؛ هم به طبیعت آسیب می‌زند و هم نسل بشر را تهدید کرده و زندگی اجتماعی را به خطر می‌اندازد.

ضمن پذیرش اصل این استدلال نیز باید گفت: کنترل نظام‌مند دسترسی مردم برای جلوگیری از نابودی اکوسیستم و به‌خطراتادن حیات نسل آینده، غیر از ممنوعیت دسترسی همگان است. امروزه ضرر بالفعل، از منع دسترسی مردم به مباحثات اصلی ناشی شده است. برای نمونه، علت اصلی گرانی مسکن و به‌خطراتادن این نیاز اساسی مردم، احتکار زمین‌های موات توسط نهادهای دولتی و شهرداری‌ها و نایاب‌شدن زمین برای ساخت مسکن و اختلال نظام معاش و زندگی مردم می‌شود.

توجه به تمایز حق و ملک

طبق قاعده اولی، شخص حقیقی یا حقوقی زمانی حق هرگونه تصرف در مالی را دارد که مالک آن باشد؛ زیرا ملکیت، نوعی سلطه مطلق است که حق هر نوع

بهره‌برداری را به مالک می‌دهد (خویی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۵). همین ویژگی، یکی از تمایزات حق و ملک است و سبب شده برخی از حق به «ملکیت نارسیده» تعبیر کنند (حائری، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۱۱۲). در حق، بین انسان و این اشیا، نسبت اضافه برقرار می‌شود، منتها چون اضافه یکی از دو طرف آن ضعیف است، به ملک تبدیل نمی‌شود (نائینی، ۱۳۷۳ق، ج ۱، ص ۴۲-۴۱). البته حق و ملک در عنوان «واجدیت»، مشترک هستند (همان، ص ۴۱)؛ زیرا در هر دو، طرف اضافه، دارای طرف دیگر است. با توجه به این‌که واجدیت مردم نسبت به منافع مشترک و مباحات اصلی، از سنخ حق انتفاع است، نه مالکیت، پس سلطه افراد بر آن‌ها، سلطه ضعیفی است که می‌توان آن را محدود کرد. در واقع، ملاک ضعیف بودن حق از ملک در محدودیت تصرفات مجاز برای صاحب حق است، بر خلاف ملک که مالک می‌تواند هر نوع تصرفی روی ملک خود داشته باشد (یزدی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۵۵).

واگذاری مدیریت مباحات اصلی به دولت توسط قانون‌گذار

قانون مدنی در مواد متعددی، حق انتفاع از مباحات اصلی را به قوانین و مقررات مربوطه مقید کرده است. در ماده ۲۷ این قانون تصریح شده که استفاده از مباحات، مطابق مقررات مندرجه در قانون مدنی و سایر قوانین مخصوص مربوط به هر یک از اقسام مختلف آن‌ها مجاز است. البته قانون مدنی در محدودیت بهره‌برداری از مباحات، قوانین خاصی را بیان نکرده و فقط از لزوم انتفاع مطابق با قوانین موضوعه سخن گفته است. این ویژگی شبیه قوانین حل تعارض حقوق بین‌الملل خصوصی است که خودشان، قواعد مادی و اساسی نبوده و فقط قانون صالح در حل نزاع را مشخص می‌کنند (الماسی، ۱۴۰۱، ص ۳۲-۳۱). محدودسازی به قوانین، نه فقط در حق انتفاع، بلکه در حیازت به قصد تملک هم بیان شده است؛ یعنی حیازت بدون توجه به قانون، باعث ملکیت نمی‌شود (ماده ۱۴۷ق.م). فراتر از این، قانون‌گذار، تصرفات مالک در ملک طلق خود را هم به ملاحظات قانونی منوط کرده و در ماده ۳۰ق.م بیان داشته است:

هر مالکی نسبت به ما یملک خود، حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.

حتی معتقد است با حکم قانون، می‌توان مال را به طور کامل از تصرف صاحب آن بیرون کرد (ماده ۳۱ق.م). حکم این ماده، به طریق اولی شامل سلب مالکیت نیز می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۶۵).

این توسعه تأثیر قانون در تصرف در اموال، گویای حکومت قانون در هر نوعی از تصرفات اشخاص در اموال و اعیان است. با پذیرش این حکم قانون، باید به طریق اولی اختیار حکومت در وضع قوانین جهت استیفا از مباحات اصلی را پذیرفت. در ماده ۲۳ق.م بیان شده است:

استفاده از اموالی که مالک خاص ندارد، مطابق قوانین مربوطه به آن‌ها خواهد بود.

روشن است که مقصود از اموالی که مالک خاص ندارد، اعم از این است که مالک آن عموم باشد یا در شمار اموال مباح، هنوز تملک نشده باشد (کاتوزیان، ۱۳۹۰، ص ۴۰). در ماده ۹۲ق.م نیز در «حق انتفاع از مباحات» بیان شده است که:

هر کس می‌تواند با رعایت قوانین و نظامات راجعه به هر یک از مباحات، از آن‌ها استفاده نماید.

پس قانون‌گذار ایران، اصل جواز تصرف در مباحات را فقط در چارچوب قانون پذیرفته است، نه فراتر از آن و به صورت مطلق.

فلسفه ارجاع همه برخورداری‌ها به قانون، حفظ نظم عمومی است. در حقوق داخلی، نظم عمومی، شامل قواعد و سازمان‌هایی است که غرض از وضع و ایجاد آن، حفظ منافع عمومی و تأمین حسن جریان امور عمومی (امور اداری و سیاسی و اقتصادی) و حفظ خانواده می‌باشد و اراده افراد نمی‌تواند آن‌ها را نقض کند (الماسی، ۱۴۰۱، ص ۱۸۲). کارکرد این قواعد امری، جلوگیری از تأثیر اراده اشخاص در جهت خلاف این قواعد است. روشن است که تأسیس این قواعد، برای رسیدن به نوعی عدالت عمومی بوده و مخالفت با این قواعد و نقض آن‌ها برای هیچ‌کس روا نیست.

در برخی از قوانین مربوط به منابع عمومی، به صراحت بیان شده است که این اموال، در اختیار حکومت اسلامی قرار دارد. در نتیجه، هرگونه تصرف در آنها تابع قوانین حکومت خواهد بود. روشن است که این امر باعث محدودسازی دسترسی همگان به این منابع می‌شود. برای نمونه، در ماده ۱ قانون توزیع عادلانه آب آمده است: بر اساس اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، آب‌های دریاها و آب‌های جاری در رودها و انهار طبیعی و دره‌ها و هر مسیر طبیعی دیگر، اعم از سطحی و زیرزمینی و سیلاب‌ها و فاضلاب‌ها و زه‌آب‌ها و دریاچه‌ها و مرداب‌ها و برکه‌های طبیعی، چشمه‌سارها و آب‌های معدنی و منابع آب‌های زیرزمینی از مشترکات بوده و در اختیار حکومت اسلامی است و طبق مصالح عامه از آنها بهره‌برداری می‌شود. مسئولیت حفظ و اجازه و نظارت بر بهره‌برداری از آنها به دولت محول می‌شود.

در ماده ۲ همین قانون نیز آمده است:

بستر انهار طبیعی و کانال‌های عمومی و رودخانه‌ها، اعم از این‌که دائم یا فصلی داشته باشند و مسیل‌ها و بستر مرداب‌ها و برکه‌های طبیعی، در اختیار حکومت جمهوری اسلامی ایران است و همچنین است اراضی ساحلی و اراضی مستحده که در اثر پایین‌رفتن سطح آب دریاها و دریاچه‌ها و یا خشک‌شدن مرداب‌ها و باتلاق‌ها پدید آمده باشد.

البته طبیعی است که نهادهای دولتی، غیر از اختیاراتی که در زمینه محدودسازی حق انتفاع عمومی دارند، وظایفی نیز در راستای تأمین و تقویت منابع عمومی بر عهده دارند. برای نمونه، در ماده ۲۹ قانون توزیع عادلانه آب آمده است:

وزارت نیرو موظف است به منظور تأمین آب مورد نیاز کشور از طریق زیر اقدام مقتضی به عمل آورد: الف: مهارکردن سیلاب‌ها و ذخیره‌نمودن آب رودخانه‌ها در مخازن سطحی یا زیرزمینی؛ ب: تنظیم و انتقال آب با ایجاد تأسیسات آبی و کانال‌ها و خطوط آبرسانی؛ ج: بررسی و مطالعه کلیه منابع آب‌های کشور؛ د: استخراج و استفاده از آب‌های زیرزمینی و معدنی... .

نتیجه‌گیری

نتایجی که از مطالب ارائه‌شده در متن مقاله قابل استخراج است، عبارتند از:
۱. مباح اصلی، مالی است که ملک کسی بر آن محقق نشده و هیچ‌گاه مملوک واقع نشده است.

۲. مطابق آیات متعدد قرآنی هم‌چون آیه ۲۹ سوره بقره، جهت بهره‌مندی عموم مردم از خلقت الهی، حق انتفاع از مباحات اصلی برای همگان تشریح شده و فقه و قانون آن را محترم و معتبر شمرده‌اند. این انتفاع در قالب‌هایی هم‌چون سبق، تحجیر، احیای موات و حیازت محقق می‌شود.

۳. در اثبات مشروعیت حق همگانی در انتفاع از مباحات اصلی، به ادله روایی متعددی هم‌چون «من سبق الی ما لا یسبقه الیه مسلم فهو احق به»، ارتکاز و سیره عقلا و مسلمین و اجماع می‌توان استناد جست. حتی برخی فقیهان، مصادیقی از جواز انتفاع را ضروری مذاهب دانسته‌اند.

۴. برای مشروعیت ایجاد محدودیت در انتفاع از مباحات اصلی، به ادله‌ای هم‌چون انفال‌بودن مباحات اصلی، تحدیدپذیربودن حق انتفاع ناشی از سبق به مباحات، حفظ نظام، لا ضرر و تمایز ماهیت ملک و حق استناد شده تا مسیر را برای پذیرش مشروعیت نظارت‌نهادهای حکومتی در محدودسازی حق انتفاع از مباحات اصلی، هموار کرده و این نظارت را در سنجه فقه و قانون، معتبر نشان دهد. علی‌رغم پذیرش محتوای کلی این ادله، بیان شد که چه‌بسا همین محدودسازی و تعبیر دقیق‌تر، منع مردم از انتفاع از مباحات اصلی، خود نوعی ایجاد ضرر و برهم زدن نظام معاش مردم بوده و با اباحه مباحات اصلی در روایات به ویژه اراضی موات برای انتفاع مردم منافات دارد.

۵. ارزیابی متن قانون مدنی و قوانین دیگر نیز نشان داد تأسیس حق انتفاع از مباحات اصلی و حمایت قانون از آن، از اول مطلق نبوده و در چارچوب مجموعه قوانین، مشروع دانسته شده است.

۶. برآیند کلی مطالب پیشین این است که نهادهای حاکمیتی و ارگان‌های دولتی در راستای عدالت‌محوری و برقراری توازن اجتماعی در برخورداری از ثروت‌های عمومی

و طبیعی، اختیار کامل در وضع قوانین محدودکننده جهت استیفای منافع مباحات اصلی را دارند. این اختیار، فقط در جهت حفظ عدالت و توزیع عادلانه ثروت‌های خدادادی، مشروع است؛ هرچند در عمل، رفتارهای متناقض با عدل‌محوری مشاهده شود. در واقع، این اموال به دولت و حاکمیت تعلق دارد؛ البته این تعلق، نه از باب ملکیت، بلکه از باب اداره است. برای نمونه، اراضی موات در اختیار دولت قرار می‌گیرد تا در جهت تولید محصولات کشاورزی و صنعتی، ایجاد اشتغال و مصارف عام‌المنفعه و برطرف‌ساختن نیاز دستگاه‌های آموزشی، ایجاد مسکن و غیره استفاده شود. با این حال، امروزه مشاهده می‌شود که ممانعت از دسترسی مردم به زمین‌های موات جهت ساخت‌وساز مسکن، باعث ایجاد مشکلات کلان در جامعه شده و در کنار بروز آسیب‌های فرهنگی، هزینه‌های هنگفتی را به مردم تحمیل کرده است. این نوع از مالکیت تام دولتی بر مباحات اصلی، هیچ تأیید فقهی ندارد.

۷. با همه این‌ها، این‌که اگر کسی در مباحات اصلی، خارج از چارچوب قوانین محلی یا کشوری وضع شده، تصرفی انجام دهد، تصرف عدوانی بوده و یا به خاطر احکام فقهی، تصرف او جایز است، پژوهشی مستقل نیاز دارد. از منظر قوانین فعلی، در چنین تصرفاتی مطابق قواعد مربوط به رفع تصرف عدوانی قانون آیین دادرسی مدنی و چه‌بسا در صورت پذیرش تحقق غصب در حقوق، مطابق قوانین غصب قانون مدنی برخورد خواهد شد که در این راستا در برخی موارد؛ مانند ماده ۴۵ قانون توزیع عادلانه آب، شلاق و حبس تأدیبی نیز مقرر شده است. طبق ماده ۱۹ قانون معادن ایران، مأموران انتظامی نیز موظف خواهند بود حسب درخواست ارگان مربوطه، از عملیات بهره‌برداری غیر مجاز، جلوگیری و فرد را به مراکز قضایی معرفی کنند. همان‌گونه که به تصریح ماده ۱۷ قانون شکار و صید، حیواناتی که بر خلاف مقررات این قانون شکار یا صید شده باشند، متعلق به سازمان حفاظت محیط زیست خواهند بود. هم‌چنین ماده ۶ قانون مزبور مقرر داشته که هیچ شخص حقیقی و حقوقی نمی‌تواند بدون کسب پروانه معتبر، مبادرت به بهره‌برداری آبزیان در آب‌های موضوع ماده ۲ این قانون نماید.

۸. یادآور می‌شود با توجه به این‌که وضع قوانین محدودکننده دسترسی مردم به

مباحات اصلی، قطعاً خلاف اصل اولی آزادی همگان در برخورداری از این منابع است؛ هرچند با ادله فقهی، این محدودسازی مشروع دانسته شود، باید به قدر متیقن اکتفا شود. از این رو، در ایجاد محدودیت، فقط باید به منابعی که واقعاً در معرض حیف و میل و غارت غارتگران سرمایه‌های عمومی بوده و وضع قوانین محدودکننده، جهت احقاق حقوق عامه صورت می‌گیرد، بسنده شود و استیفای عمومی بقیه منابع؛ مانند حق دسترسی همگان به منابع آبی برای تفریح و منابع جنگلی برای سیر و گشت‌وگذار هم‌چنان مجاز باشد. از این رو، واگذاری زمین‌های عمومی به نهادهای دولتی که باعث کمبود زمین کافی برای ساخت مسکن شده و وضع قوانین دردسرساز و محترم‌نشمردن حقوق عامه مردم با ایجاد مناطق حفاظت‌شده متعدد دولتی توسط سازمان جنگل‌بانی و محیط زیست موجه به نظر نمی‌رسد.

یادداشت‌ها

۱. البته در این‌که اعراض مالک، آن را مانند مباحات اصلی می‌کند یا با حفظ علاقه با مالک اول، فقط باعث اباحه تصرف برای دیگران می‌شود، اختلاف است (سیدمحسن حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۲، ص ۲۰۱-۲۰۰ و محمدحسن مامقانی، غایة الآمال، ج ۳، ص ۴۴۰).

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن ابی‌جمهور، محمد بن زین‌الدین، **عوالی اللئالی**، ج ۳، قم: مؤسسه سید الشهداء علیه‌السلام، ۱۴۰۳ق.
۲. ابن عاشور، محمدطاهر، **مقاصد الشریعة الإسلامية**، ج ۳، قطر: وزارة الأوقاف، ۱۴۲۵ق.
۳. ابن قدامه عبدالرحمن، **الشرح الكبير**، ج ۶، بیروت: دارالکتب العربی، بی‌تا.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، ج ۴، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۵. اسماعیلی، محسن و قوی البنیة، ابوالفضل، «بازاندیشی در احکام مربوط به اموال مباح بر مبنای تحول نظریة مالکیت خصوصی»، **مجله حقوقی دادگستری**، ش ۸۶ (۱۲۰)، ۱۴۰۱.

۶. اصفهانی، سیدابوالحسن، وسیلة النجاة، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۴۲۲ق.
۷. اصفهانی، محمدحسین، الإجارة، قم: دفتر انتشارات اسلامی، دوم، ۱۴۰۹ق.
۸. الماسی، نجادعلی، حقوق بین الملل خصوصی، تهران: میزان، ۱۴۰۱.
۹. امام خمینی، سیدروح الله، تحریر الوسیلة، مترجم: علی اسلامی، ج ۳، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۲۵ق.
۱۰. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، ج ۳، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۴۲۱ق.
۱۱. باقی زاده، محمدجواد و امیدی فر، عبدالله، «ضرورت حفظ نظام و منع اختلال در آن در فقه امامیه»، شیعه شناسی، ش ۱۲ (۴۷)، ۱۳۹۳.
۱۲. بیهقی، أحمد، السنن الکبری، ج ۶ و ۱۰، بیروت: دارالکتب العلمیة، ج ۳، ۱۴۲۴ق.
۱۳. جعفری، لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، ۱۳۹۱.
۱۴. جمعی از پژوهشگران، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۳ و ۱، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه، ۱۴۲۶ق.
۱۵. حائری، سیدکاظم، فقه العقود، ج ۱، قم: مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۲۳ق.
۱۶. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۶، ۲۵ و ۹، قم: آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۶ق.
۱۷. حسینی عاملی، سیدمحمدجواد، مفتاح الكرامة، ج ۱۹، قم: نشر اسلامی، ۱۴۲۸ق.
۱۸. حکیم، سیدمحسن، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۲، قم: دارالتفسیر، ۱۴۱۶ق.
۱۹. حلی، یحیی بن سعید، الجامع للشرایع، قم: مؤسسه سیدالشهداء علیهم السلام، ۱۴۰۵ق.
۲۰. خویی، سیدابوالقاسم، التنقیح فی شرح المکاسب، گردآوری: میرزاعلی غروی، ج ۴ و ۱، قم: مؤسسه إحياء الآثار، ۱۴۳۰ق.
۲۱. خویی، سیدابوالقاسم، القواعد الفقهية والاجتهاد والتقليد (الهداية في الأصول)، ج ۴، قم: مؤسسه صاحب الأمر علیهم السلام، ۱۴۱۷ق.
۲۲. خویی، سیدابوالقاسم، کتاب المساقاة، گردآوری: توحیدی، نجف اشرف: حیدریة، ۱۳۷۴ق.
۲۳. خویی، سیدابوالقاسم، موسوعة الامام الخويي، ج ۳ و ۲۵، قم: مؤسسه إحياء الآثار، ۱۴۱۸ق.
۲۴. سبزواری، سید عبدالاعلی، مهذب الأحكام، ج ۲۳، قم: المنار، ج ۴، ۱۴۱۳ق.
۲۵. شافعی، محمد بن ادريس، الامم، ج ۷، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۰ق.
۲۶. شهید ثانی، زین الدین بن علی، الروضة البهیة، ج ۴، قم: مجمع الفکر، ج ۸، ۱۴۳۵ق.
۲۷. شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالك الأفهام، ج ۱۲ و ۴، قم: المعارف الإسلامية، ۱۴۱۳ق.

۲۸. شهید صدر، سیدمحمدباقر، موسوعة الشهيد السيد محمدباقر الصدر؛ اقتصادنا، ج ۳، قم: پژوهشگاه علمی - تخصصی شهید صدر، ۱۴۳۴ق.
۲۹. شوکانی، محمدبن علی، الفتح الربانی، ج ۷، صنعا: مكتبة الجبل، بی تا.
۳۰. شیخ انصاری، مرتضی، مکاسب، ج ۴، قم: مجمع الفکر، چ ۹، ۱۴۱۹ق.
۳۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، ج ۳، تهران: مرتضویه، چ ۳، ۱۳۸۷ق.
۳۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، ج ۷ و ۴، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۵.
۳۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان، ج ۴ و ۵، بیروت: علمی، ۱۴۱۷ق.
۳۴. عراقی، آقاضیاءالدين، شرح تبصرة المتعلمين، ج ۳، قم: اسلامی، ۱۴۱۴ق.
۳۵. کاشف الغطاء، علی بن محمدرضا، النور الساطع، ج ۱، نجف اشرف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۱ق.
۳۶. کاشف الغطاء، مهدی، موردالأنام، ج ۱، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء، بی تا.
۳۷. کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران: میزان، چ ۳۲، ۱۳۹۰.
۳۸. گلپایگانی، سیدمحمدرضا، مجمع المسائل، ج ۳، قم: دارالقرآن، ۱۴۰۹ق.
۳۹. مالک بن انس، ابو عبدالله، الموطأ، ج ۲، بیروت: احیاء التراث العربی، ۱۹۸۵م.
۴۰. مامقانی، محمدحسن، غایة الآمال، ج ۳ و ۱۳، قم: مجمع الذخائر، ۱۳۱۶ق.
۴۱. محقق داماد، سیدمصطفی، قواعد فقه، ج ۱، تهران: علوم اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۴۲. مرتضوی، سیدضیا، «قاعده حفظ نظام و پیوند آن با حفظ نظام سیاسی»، مجله علوم سیاسی، ش ۲۲ (۸۶)، ۱۳۹۸.
۴۳. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، ج ۱، قم: اسماعیلیان، ۱۴۱۰ق.
۴۴. مظفر، محمود، إحياء الأراضی الموات، قاهرة: عالمیة، ۱۳۹۲ق.
۴۵. موحد، محمدعلی، در هوای حق و عدالت، تهران: کارنامه، بی تا.
۴۶. نائینی، میرزاحمدحسین، منیة الطالب، ج ۱، تهران: محمدیه، ۱۳۷۳ق.
۴۷. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۲۱، ۲۶ و ۳۸، بیروت: دار إحياء التراث، ۱۴۰۴ق.
۴۸. نراقی، احمد، عوائد الأيام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۴۹. نراقی، محمد، مشارق الأحکام، قم: کنگره نراقیین، چ ۲، ۱۴۲۲ق.
۵۰. نووی، یحیی بن شرف، روضة الطالبین، ج ۵، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۱۲ق.
۵۱. واسطی، سیدمحمدمرتضی، تاج العروس، ج ۷، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۵۲. یزدی، سیدمحمدکاظم، حاشیة مکاسب، ج ۱، قم: اسماعیلیان، چ ۲، ۱۴۲۱ق.

قوانین موضوعه

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۲. قانون توزیع عادلانه آب، مصوب ۱۳۶۱.
۳. قانون زمین شهری، مصوب ۱۳۶۶.
۴. قانون شکار و صید، مصوب ۱۳۴۶.
۵. قانون مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن، مصوب ۱۳۶۵.
۶. قانون معادن ایران، مصوب ۱۳۷۷.
۷. قانون مدنی ایران (به اختصار: ق.م.).